

از روزی که انسان به نیروی شگفت انگیز کلام پی برد، همیشه در صدد بوده تا بتواند با قدرت جادوی کلام، دیگران را تحت تاثیر قرار دهد؛ شیرین سخن بگوید و به آسانی عقاید خود را مطرح کند؛ برای بیان احساس خود دچار کمبود لغت نشود؛ مخالفین را مجاب کند؛ دیگران را متقاعد نماید و با کلام خود، آب روی آتش شعله های خشم دیگران بریزد و خلاصه اینکه قدرت خلق سخن داشته باشد. در همین راستا موسسات و آموزشگاه هایی با هدف آموزش فن بیان و سخن وری یا به عرصه میدان گذارده تا نیرو و استعداد انسان را در این زمینه شکوفا سازند.

عده ای برای جولان در عرصه سخن و سخن وری استفاده از اصطلاحات و عبارات سخت و دشوار و تخصصی را ملاک زیبایی سخن خود قرار داده اند و در این میان گروهی دیگر تقابلی به کشورهای غربی زده و استفاده از عبارت ها و اصطلاحات خارجی را معیار زیبایی سخن و کلام خویش می دانند. آنچه در همه این ملاک و معیارهای در اصطلاح زیبا سخن گفتن، اساس و بنیان و هدف است چیزی جز خودنمایی، قدرت طلبی و مغبون ساختن طرف مقابل نیست.

هنگامی که از اصطلاحات و عباراتی استفاده می کنی که فهمش برای طرف مقابل دشوار است در وجود خود احساس غرور می کنی که، با این سخنانی که گفتیم طرف مقابل با خود فکر می کند که او چقدر کار بلد است؛ چه اطلاعاتی دارد! پس به سر و گردن از من بالاتر است.

کلاس فن سخن وری می رویم تا اگر در جمعمان بحثی پیش آمد و یا جدالی در گرفت بتوانیم یکه تاز میدان باشیم و علاوه بر جلب کردن توجه همگان به خود دیگران را نیز مجاب کنیم. کلاس می رویم تا بتوانیم بدون کوچکترین استرس و به دور از هرگونه کم رویی و خجالت عقاید خویش را بیان کنیم، تا حرف هایی که مدت های مدیدی در گلویمان جا خوش کرده به زبان بیاوریم و مفاهیم و موضوعاتی که همیشه در انتقالشان با دشواری ها و مشکلاتی همراه بودیم به راحتی بیان کنیم.

تلاش می کنیم تا سخن بگوییم، حرف بزیم، بدون کوچکترین مشکل و دردسر، پول خرج می کنیم تا زبان را در دهان به راحتی بچرخانیم، وقت می گذاریم، تلاش

از قدرت جادوی کلام غافل نشوید



می کنیم تا سخن گفتن بیاموزیم اما آیا این کار، کار صحیحی است؟ درست یا غلط بودن این امر به نیت خود فرد باز می گردد و با وجود آن است که سخن ارزشمند می گردد.

شاید اگر حرف زدن های ما قیمتی داشت این همه حرف و سخن پیدا نبود و با اگر قیمت هر کلام خودمان را می دانستیم به این راحتی به حرف نمی آمدیم و سخن

نمی گوید که چگونه و به چه صورت سخن بگویید، می فرماید آنچه نیکوتر و احسن است را به زبان آورید. خداوند به محتوا می پردازد، زیبایی است و کلام زیبا را نیز دوست دارد اما کلامی که زیبا و احسن باشد. خداوند می فرماید کارهای من «احسن» است تو هم سعی کن کارهایت «احسن» باشد.

«کلام احسن» شامل هر نوع سخن شایسته است، همچون: سلام، دعا، ارشاد، اظهار محبت، امر به معروف و نهی از منکر، ذکر خدا، توبه و استغفار و امثال آن. حُسن، در مقابل قبح است به معنای زیبایی و نیکی و پرهیز از زشتی. کلام، از اساسی ترین ابزار ارتباط با دیگران به شمار می رود. سخن، گذشته از انتقال معنا، دربردارنده حالات مختلف بوده و امور دیگری را نیز منتقل می سازد. اموری همانند محبت و نفرت، تکریم و تحقیر، و احترام و استخفاف و... به وسیله سخن منتقل می شوند. از این رو، مهارت در سخن گفتن، از اموری است که در موفقیت یک تعامل، نقش اساسی ای دارد. اگر زبان ها به خوبی سخن بگویند و گوش ها سخن زیبا بشنوند، در بهداشت روان خانواده و ایجاد و تحکیم الفت میان اعضا، نقش مؤثری خواهد داشت. آنچه سخن را احسن می کند توجه به رضایت خدا است، سخنی نیکو است که در آن رضایت خدا باشد. کلامی که به واسطه آن دلی شکسته شده، حرمتی زیر پا گذاشته و شخصیتی خرد شود هر چقدر هم فصیح و زیبا بیان شود پشیزی ارزش نخواهد داشت.

بهترین قول قولی است که انسان را به حق نزدیک سازد و برای انسان خیرخواهانه تر باشد. همین پیروی از بهترین قول، هدایتی الهی است که آمادگی لازم را دارد و شامل حال کسانی می شود که صاحب عقل هستند: «اولئک هم اولوا الالباب» در میان تمام اقوال، قول احسن قرآن مجید است؛ چون در تمام پهنه هستی قولی نیکوتر، صادق تر، محکم تر، بهتر و برتر از قول خدا نبوده، نیست و نخواهد بود. چقدر عالی است که انسان با قرآن مجید، با تمام وجود انس و رفاقت پیدا کند به طوری که در تمام شؤون زندگی قولی غیر از قول قرآن نداشته باشد. به این معنی که هر چه می خواهد بگوید آن را با تراوی قرآن سنجیده، آن گاه بگوید.

آشنایی با قرآن



متفکر شهید استاد مرتضی مطهری

تفسیر سوره بروج

آنچه که به احتمال بیشتر در این آیات مقصود قرآن است، داستان مردم نجران است. مردم نجران عاشق و شیفته مذهب مسیح بودند و مذهب مسیح در آن وقت مذهب حق عالم بود و آنها هم مؤمن واقعی بودند.

ذونواس که مرد مستبدی بود به آنها گفت که باید از این دین برگردید و آنها قبول نکردند. دستور داد گودالی کنند و آن را پر از هیزم و چیزهای قابل احتراق کردند و آتش زدند. بعد گفت: یا باید یهودی شوید یا در این آتش بروید. ما حاضریم در این آتش برویم و از دینمان دست برنمی داریم. قرآن این داستان را نقل می کند که بینید! مردمی مؤمن تا کجا به پای ایمان خودشان می ایستند، و بعد اشاره می کند به داستان ایمان مؤمنین صدر اسلام، که آنها هم واقعا به پای ایمان خودشان ایستادند. و اگر ایستادگی های آنان نبود، امروز اسلامی در دنیا وجود نداشت.

تفسیر سوره طارق

بسم الله الرحمن الرحيم و السماء و الطارق. و ما ادريک ما الطارق. النجم الثاقب. ان کل نفس لما عليها حافظ. فلینظر الانسان مم خلق. خلق من ماء دافق. یخرج من بین الصلب و الترائب. انه علی رجعه لفاقر. یوم تلی السراثر. فما له من قوه و لا ناصر. این سوره هم از سوره های مبارک می که و از سوره های کوچک مربوط به اوایل نزول وحی است که غالباً در آن تذکر قیامت است. این سوره نیز مثل سوره قبل با قسم شروع می شود و نوع قسم ها هم شبیه یکدیگر است با یک تفاوتی که عرض می کنم.

خصوصیات قسم

مکرر گفته ایم که یک جهت مشترکی که در همه سوگندها هست، تأکید روی مطلب است؛ یعنی وقتی که مطلبی می خواهد تأکید کامل بشود، با قسم توأم می شود. ملاحظه دیگری که در بعضی قسم ها هست این است که به چیزی قسم می خوردند برای اینکه بفهمانند آن چیز مورد احترام قسم خورنده است.

مطلب سوم در مورد قسم، تناسب خاصی است که میان قسم و مقسم علیه وجود دارد؛ یعنی گاهی - بلکه همیشه - میان نوع قسمی که انتخاب می شود با آن چیزی که قسم به خاطر آن ایراد شده است، تناسب خاصی وجود دارد.

می فرمایند: سوگند به آسمان و آینده در شب (یعنی ظاهر شونده در شب در آسمان). «طارق» که از ماده «طرق» است، اصل لغتش به معنی «کوبیدن در» است. سابقاً که زنگ های برقی نبود، روی در خانه های چیزی بود که به آن کوبه می گفتند و برای اینکه کسانی که در خانه هستند بفهمند کسی پشت در است این کوبه را به صدا درمی آوردند. از آنجا که در قدیم معمولاً روزها در منزل ها باب و شبها آن را می بستند، «طارق» به کسی می گفتند که شب وارد بر منزلی شود و در آن را بکوبد. پس وقتی می گفتند «طارق»، مقصودشان آینده و واردشونده و کوبنده در در شب بود.

مقصود از «طارق» در این سوره

در اینجا خداوند کلمه «طارق» را که به همان معنای آینده و ظاهرشونده و واردشونده در شب است، بعد از کلمه «سما» (آسمان) ذکر کرده؛ ولی چون این لغت به این معنایی که قرآن در اینجا قصد کرده، در جایی به کار برده نشده، لهذا خودش فوراً می فرماید: و ما ادريک ما الطارق تو چه می دانی که طارق چیست؟! آن چیزی که شب ظاهر می شود چیست؟ آن چیزی که شب گوئی در آسمان را می کوبد و وارد فضای آن می شود چیست؟ النجم الثاقب. مقصود از طارق، ستاره است؛ یعنی سوگند به ستاره هایی که در شب طلوع می کنند. «تقاب» یعنی سوراخ کردن. به ستاره از آن جهت «تقاب» می گویند که وقتی طلوع می کند، نورش در فضا پخش می شود و گوئی این نور پرده شب را سوراخ می کند و می شکافت و وارد می شود.

پس مقصود این است: سوگند به آسمان و سوگند به ستارگانی که در دل شب تاریک طلوع می کنند و در صفحه آسمان ظاهر می شوند.

استدلال بر معاد با یک تشبیه

حال باید ببینیم ارائه دادن منظره آسمان و شب و ستاره ای که در شب و بعد از تاریکی طلوع می کند (ستاره ای که مسلمانا در فضا بوده و غروب کرده و بار دیگر طلوع می کند) اشاره به چیست؟ باید آیات بعد را ببینیم تا تناسب مطلب را خوب درک کنیم. بعد از این قسم می فرمایند: ان کل نفس لما عليها حافظ. هیچ نفسی نیست مگر آنکه بر آن نفس نگهبانی است؛ یعنی هیچ نفسی نیست مگر آنکه خدای متعال با قوای غیبی ای که موکل بر عالم کرده او را حفظ و نگهداری می کند.

مقصود از «حفظ نفوس» در آیه

در اینجا یا مقصود این است که هیچ نفسی معدوم نمی شود و از بین نمی رود و خدا همه نفوس را حفظ و نگهداری می کند، که این مطلب از آیات زیادی (آیات روح) استفاده می شود.

قرآن می فرماید ماهیت مرگ، توفی است. توفی یعنی استیفا کردن و تحویل گرفتن انسان به طور تام و تمام. اگر مرگ را از نظر حیات بدنی در نظر بگیریم مثل خشک شدن و متلاشی شدن یک چوب است، اما اگر از نظر شخصیت واقعی انسان و من واقعی انسان و به تعبیر قرآن نفس انسان در نظر بگیریم، می شود توفی.

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز
ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و
د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د
ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ
ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و
ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز
ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح
ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط
د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج
و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د
ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ
ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و
ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز
ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح
ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط
د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج
و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د
ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ
ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و
ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز
ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح
ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط
د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج
و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د
ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ
ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و
ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز
ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح
ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط
د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج
و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د
ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ
ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و
ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز
ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح
ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط
د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج
و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د
ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ
ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و
ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز
ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح
ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط
د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج
و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د
ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ
ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و
ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز
ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح
ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط
د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج
و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د
ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ
ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و
ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز
ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح
ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط
د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج
و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د
ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ
ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و
ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز
ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح
ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط
د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج
و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د
ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ
ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و
ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز
ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح
ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط
د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج
و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د
ز	ح	ط												